

جامعه درگوشی

تأملی در آموزش جامعه‌شناسی در مدرسه

کتابخانه رجی برادر

درست همان طور که این نگرانی در بدو ورود اینترنت به کشورمان وجود داشت، گذشت زمان به ما یاد داد به چگونگی استفاده از ابزارهای نوین ارتباطی بپردازیم و نه حذف آنها. به مرور زمان دیدیم که این پدیدراشدن نسل گذشته نسبت به اینترنت -ولو در ابتدای کار از روی اکراه- نه تنها به کاهش فاصله بین نسلی کمک کرد، بلکه سبب پیشرفت و ارتقای علمی کشور نیز شد.

در این فکر بودم که به جایگاه خودم به عنوان معلم جامعه‌شناسی رسیدم و برای آنکه بتوانم از این شبکه اجتماعی برای ارتقای سطح کیفی کلاس و البته گروههایی که شاگردانم در آن عضو بودند استفاده کنم، سریع تصمیم گرفتم گوشی تلفن همراهم را عوض کنم و از آن مدل گوشی‌هایی بخرم که بشود این برنامه‌ها را روی آنها نصب کرد.

سریع دست به کار شدم و در عرض یک هفته با کلنجار زیاد با این برنامه، بالاخره عضو فعال گروه دانش‌آموزانم شدم.

برگه سحر را که تا آخر خواندن، نمی‌توانستم از دنیایی که به واسطه این محیط در اختیار مصرف کنندگانش قرار گرفته بود، به راحتی بیرون بیایم. به چه ها حق دادم از دنیایی جذاب‌تر از درس حرف بزنند و بحث‌های کلاسی به اولویت چندمیشان بشکند.

آنچه نوشه بود به نظرم ابزارهایی می‌آمد که می‌شد مانند قالب کیک با آن رفتار کرد؛ ابزارهایی که می‌شد در آن هر محتوایی را ریخت و بسیار هم جذاب آن را پخت و تزئین کرد.

سحر درباره چگونگی‌های ارتباط با مخاطبان نوشه بود و این امری نیست که متعلق به نسل آن‌ها باشد. ضرورت نیاز به ارتباط، آن هم از نوع رایگان، آن‌ها را به استفاده از این شبکه اجتماعی مجازی کشانده بود. هر چه نگاه کردم، دیدم وجود این شبکه به‌خودی خود مشکل‌آفرین نیست، بلکه نوع مطالبی که در آن گذاشته می‌شود ممکن است برای اولیای مدرسه و خانواده‌ها دغدغه‌آفرین باشد.

و اتفاقاً نسخه‌ایم ما داریم کار استباهر مرکنیم که باید این همه پنهان کار رکنیم یا قولانیم مدرسه، مال زمانه مانیست. به هر حال، چون به شما اطمینان دارم که به مدرسه اطلاع نموده‌ید، شبکه اجتماعی مجاز است این معرفت مرکنیم. این‌دو امر و قتل این هم برگره به دستگاه مدرس، برایتان مفید باشد و بتوانید به معلم‌ان ریگر، مدرس و نظامی هم بگویید که مافقط بر ار اطلاع رسانی لازم استفاده مرکنیم. همه بجهه ها را گروه با هم قرار گذاشتیم هر کس استباهر مرکنیب شد، اول به او تذکر بدیم و اگر باز هم به استباهر اراده دارد، لازم استکه مان بسیار نمیرکنیم. در حالیکه مدرسه گمان مرکنده همیشی که سرانجام این شبکه‌ها رفته‌یم، به خود رضور ریگر خطا ریگر شده‌ایم. اینکه ماسنایخ رسانه‌های اجتماعی مجاز است رفته‌یم، صرافی به خاطر فضوهای سایر ارسال پیام، تصویر، فیلم، صدای و برقراری ماسنایخ‌ها نیست، حتی به خاطر اراده خدمات بدون هزینه که هم نیست، چون پیش از این هم لازم طبقه این‌سیل مرتوانستیم این ارسال‌ها و دریافت‌ها را بدو هزینه انجام دهیم. آنچه باعث برتر رفته‌یم شبکه‌های اجتماعی بر سایر وسائل ارتباطی شده است، اتفاقاً گروه شدی و دور هم جمع شدی افرادیه شکلر قبل دسترسی از سایر رسانه‌های است. اعضا گروه ها را این شبکه‌ها را اجتماعی مجاز است مرتوانند به شکلر تعامل برآهم در گفتوگویی باشند. لازم طرف ریگر، چون برنامه دریافت این شبکه‌ها را اجتماعی مجاز نموده گوشی‌تلفن‌ها را همراه نصب می‌شود، در هر قرایب اینترنت که اینترنت در دسترس باشد، اعضا گروه مرتوانند به این دسترس داشته باشند و ریگر نیاز به رایانه، مودم و نظائر این نیست.

**قریان فنا
صریح‌پیشانی**

بچه‌ها که اول شماره من را نداشتند، با من شبیه دوستانشان مکالمه می‌کردند. ابتدا برایشان خیلی مهم بود که من کی هستم، اما بعد از دو سه تا مکالمه که به نظرشان رسید من همسنثان نیستم یا تجربیات بیشتری از آن‌ها دارم، کنکاش کردن تا نام مرا پیدا کنند، اما سحر که از این قضیه خبر داشت، دوستانش را قانع کرد که اجازه دهنده این یک معا مباند تا به مرور به جوابش برسند. بچه‌ها هم پذیرفتند که به عنوان یک فرد مجھول و با نام مستعار «شناس» در گروهشان بمانم. اما کماکان هزار چند گاهی به مکالمه‌های مشکوک می‌شدند و دوباره از من درباره اسمم سؤال می‌کردند.

اولین حضور من در این گروه که نامش را «قزل آل‌آ» گذاشته بودند، این طوری اعلام شد. یعنی سحر مرا با این جمله معرفی کرد:

- شناس جون سلام! به گروه ما خوش‌امدی.

- سلام به همگی! ممنون که منو تو گروه خودتون راه دادین! چه اسم جالبی برای گروه گذاشتین! دلیلش چیه؟

مهسا سریع شروع کرد به تایپ کردن: شناس جون سلام! چون ما مث قزل آلامی مونیم.

- چطور؟

- چون اونم خلاف جریان آب، سربالایی حرکت می‌کنه!

- مگه شما خلاف جایی حرکت می‌کنین؟

همین جا بود که سحر شروع کرد به جواب دادن:

- ما خلاف جایی حرکت نمی‌کنیم، اما چون این جایی را که دور هم جمع هستیم، مدرسه درست نمی‌شناسه، فکر می‌کنه جای خوبی نیس. واسه همینم این کار ما خلاف نظر مدرسه‌سی.

- آهان!

احساس کردم در کلاس درس هستم و ابتدای سال است. با خودم گفتم: «قدرت خوب می‌شد با همه بچه‌ها از طریق این شبکه اجتماعی آشنا می‌شدم؛ حتی قبل از اینکه سر کلاس بروم.» و بعد به عمق رویایی فرورفتم که ابتدای آشنایی من و بچه‌های سال دوم در آن شکل می‌گرفت:

می‌کردم برای آنکه گروه درباره اش نظر بدهد، بچه‌ها تصاویری بسیار بهتر و جدیدتر از تصویر من برایم می‌فرستادند که بلافاصله من هم به نام همان فرد در گروه به اشتراک می‌گذاشتم.

بچه‌ها ابتکار به خرج داده بودند و با گوشی از اطرافیان و دوستانشان گزارش گرفته بودند. گزارش آن‌ها درباره یکی از مفاهیم درس یعنی نمادها و عقاید بود. از آن‌ها درباره پرچم، یکی از نمادهایی که به آن اعتقاد داشتند، سوال کرده بودند و نظر دیگران را نسبت به اهمیت آن جویا شده بودند. ضمناً، از اطرافیان خود درباره بپرداختن هنگام پخش سروود ملی هر کشور سوال کرده بودند. گزارش ضبط‌شده‌شان را در یک فایل صوتی تصویری در گروه به اشتراک گذاشتند. مشارکت در حد اعلا ادعا شد اتفاق می‌افتاد و من نه تنها در کلاس، بلکه در منزل هم آن‌ها را به مفاهیم اجتماعی دور و برشان حساس کرده بودم. اگر در آن لحظه یک موفقیت قرار بود برای من حاصل شود، همین بود و به خاطر آن خدا را شکرمی کنم.

خوب یادم هست، برای اینکه مفهوم جوامع کمونیستی را برای بچه‌ها جا بیندازم، از نمایی به نام زنبورها استفاده کردم که بازنوخت صدای زنبورها در کنده‌ی عسل است. جامعه کارگری و سر به زیر بودن و کارگر مآب بودن را با صدای زنبورها در ذهن بچه‌ها جا انداختم. همیشه با خودم می‌گفتم چنین صدایی وقتی مدام به آن توجه شود، چقدر آزاردهنده است! در حالی که از زمانی که این موسیقی توانت به من کمک کند تا چنین مفهومی را در ذهن دانش‌آموزانم جا بیندازم، به صورت یک فایل صوتی خوش‌لحن در ذهن من به یادگار ماند؛ نه تنها من که به اقرار بسیاری از بچه‌ها همه همین حس را داشتند.

کم‌کم جامعه‌شناسی در مدرسه سر زبان بچه‌ها افتاد؛ درسی که تا به حال به آن اهمیت نمی‌دادند. آرام‌آرام معلمان دیگر هم به این قضیه حساس شدند که چه اتفاقی در حال شکل‌گیری است. در شماره بعدی برایتان در این باره بیشتر خواهیم گفت.

«بچه‌ها سلام! من شماره همه‌تون رو به این گروه اضافه کردم. اسمش رو هم فعلاً گذاشتم «جامعه دومی‌ها». بعدها می‌توnim رأی گیری کنیم و اسم جدید برash انتخاب کنیم.

این شرایط چقدر می‌توانست در بارش افکار قبل از شروع درس به من کمک کند. تهییج اذهان دانش‌آموزان نسبت به موضوع درس جامعه‌شناسی، مثلًاً کنش انسانی و اجتماعی، آن هم قبیل از رفتن به سراغ کتاب، خیلی راحت می‌توانست کمک کند تا موضوع درس، در صدر موضوعات ذهنی دانش‌آموزان قرار گیرد. در دسترس بودن گوشی تلفن همراه می‌توانست از یک سو ضرر داشته باشد و وقت بچه‌ها را بگیرد و از سویی می‌شد از همین ظرفیت برای طرح موضوع درسی، تشییت و مسروق آن و حتی آزمون‌های مجازی کمک گرفت.

فردای آن روز که سر کلاس رفتم، از بچه‌ها خواستم هر کس به شبکه اجتماعی مجازی دسترسی دارد، در این فعالیت کلاسی شرکت کند. خدا را شکر بیشتر بچه‌ها خودشان دسترسی داشتند و شماره‌هایشان را برایم روی یک برگه نوشتند تا من با اسمی‌شان یک گروه بسازم و تعدادی از بچه‌ها هم که اعضای خانواده‌شان به این شبکه‌ها دسترسی داشتند، قرار شد از آن‌ها اجازه بگیرند تا فقط بعد از ظهر روزهایی که درس جامعه‌شناسی دارند، از شبکه گروهی کلاس بهره‌مند شوند.

اتفاق خوبی در حال شکل‌گیری بود. دست گذاشته بودم روی نقطه‌ای که بچه‌ها دوست داشتند داولطلبانه سراغش خواستم تا برای جذاب‌تر شدن کلاس، همگی در فعالیتها شرکت کنند و اگر پیشنهادی به صورت متن، تصویر، فیلم و صوت به ذهنشان می‌رسد، اول برای من بفرستند که اگر با درس آن هفته مرتبط بود، در گروه به اشتراک بگذاریم.

باورتان نمی‌شود همکاری بچه‌های نظری بود. طی سال‌هایی که درس می‌دادم، تا به حال چنین شور و اشتیاقی از جانب بچه‌ها برای مشارکت در کلاس و اداره بهتر آن ندیده بودم. اگر من یک تصویر انتخاب